

## نگاهی به شخصیت تاریخی ذوالقرنین

عاطفه جاهد\*

\*دبیرناحیه یک آموزش و پرورش اهواز

### چکیده

شخصیت ذوالقرنین که در سوره مبارکه کهف آیات ۸۳ تا ۹۳ از او یاد شده، یکی از شخصیت هایی است که مورخان و مفسران قرآن کریم درباره آن نظرات گوناگونی ارائه کرده اند. برخی او را با توجه به ویژگی های ذکر شده اش در قرآن همان اسکندر مقدونی سردار بزرگ یونانی می دانند و البته بعضی هم او را با کوروش بزرگ پادشاه اصلاح گر و صلحجوی هخامنشی قابل تطبیق می دانند. ما در این پژوهش با استفاده از کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده موضوع را بررسی کرده ایم. حاصل اینکه ویژه گیهای ذوالقرنین را آنگونه که در تورات کتاب مقدس یهود و دیگر روایات تاریخی آمده و برخی مفسران نظیر علامه طباطبایی و ابوالکلام آزاد گفته اند، بیشتر در شخصیت کوروش می توان سراغ گرفت و نه در اسکندر مقدونی که شخصیتی ویرانگر و خدا ناباور بوده است.

واژگان کلیدی: ذوالقرنین، کوروش، اسکندر.

---

## ۱. مقدمه‌ای درباره‌ی ذوالقرنین و طرح موضوع

ذوالقرنین شخصیتی است که در سوره کهف قرآن کریم از آیه ۸۳ تا ۹۸ به وی اشاره شده است. در این آیات خداوند به حاکمی عادل و دادگر و خداپرست اشاره می‌کند که به روز قیامت اعتقاد دارد و با مردم با عدل و محبت و رافت عمل می‌کند. برای او در قرآن کریم سه کار ذکر شده است که او آن‌ها را انجام داده. اولین عمل این است که او به غرب سفر کرده و آن جا آفتاب را دیده است که در چشمه‌ی تیره غروب می‌کند. و با قومی برخورد کرده است که خداوند رفتار کردن ذوالقرنین با آن‌ها را بر عهده‌ی خود او گذاشته است. و دومین اقدام این است که به شرق سفر کرده است تا جایی که طلوع گاه خورشید را دید که بر مردمی طلوع می‌کند که خداوند بین آن‌ها و خورشید حجابی قرار نداده است؛ و سومین کار این است که به جایی رفت تا این که در میان دو کوهی رسید و آن جا مردمی را دید که زبان نمی‌فهمند و از او در خواست ایجاد سدی میان آن‌ها و قوم یاجوج و ماجوج را کرده‌اند. در قسمت‌های بعد به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت و هر کدام را به صورت جداگانه‌ای شرح و بیان خواهیم کرد و نظریات متفاوت صاحب نظران را نقل خواهیم کرد و سپس از آن‌ها نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

به نظر مفسران شان نزول این آیه‌ی مبارکه سوره کهف این است که گروهی از قوم یهود فجران برای آزمون پیامبر اکرم (ص) و تصدیق نبوت ایشان سوالاتی از ایشان پرسیدند که یکی از آن سوالات در مورد ذوالقرنین بود. باید دانست که اولین بار در کتاب *تورات* نام ذوالقرنین به کار رفته بود و قوم یهود نسبت به وی آگاهی داشتند. آقای توانگر زمین این داستان را به طور مفصل در کتاب خود آورده است که خلاصه‌اش چنین است: در تفسیر قمی از ابن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: سبب نزول این آیه‌ی کهف این بود که قریش سه نفر به اسامی نضر ابن حارث بن کلده و عقبه ابن ابی معیط و عاص ابن وائل سهمی را به قبیله بحران فرستادند

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تا از یهودیان آن دیار مسائلی را بیاموزند و با آن رسول خدا (ص) را بیازمایند. این سه نفر موضوع را با علمای یهود فجران در میان گذاشتند و عالمان یهود با مراجعه به تورات به آنان گفتند که از پیامبر سه سوال بپرسند و اگر آن طور که ما می‌دانیم جواب داد در دعوی‌ش راستگو است و سپس یک مسله دیگر بپرسید اگر گفت می‌دانم بدانید دروغ است به طور خلاصه سه سوال اول عبارتند از:

۱. پرسیدن از احوال جوانانی که از میان مردم خود غایب گشتند و اینکه چقدر خوابیدند و تعداد نفراتشان چقدر بود و چه چیزی از جنس خود به همراه داشتند.

۲. داستان موسی و فردی که به پیروی از او دستور داده شد چه بود.

۳. پرسیدن از سرگذشت شخصی که میانه‌ی مشرق و مغرب عالم گشت و به سد یاجوج و ماجوج رسید. در نکته‌ی بسیار مهمی که در نقل روایات فوق در همه‌ی کتاب‌های حدیث آمده است این است که علمای یهود جواب‌ها را به فرستادگان قریش داده‌اند و یا اینکه سوال‌ها را از درون تورات بیرون آورده‌اند. (توانگر زمین ، ۱۳۸۸: صص ۳۹-۴۱).

همان‌گونه که اول گفته شد ذوالقرنین را با شخصیت مهم تاریخی که بیشترین تشابه را به او دارند مقایسه می‌کنیم هرچند در طول تاریخ شخصیت‌های زیادی را با ذوالقرنین اشتباه گرفته‌اند که آن هم به دلیل وجود یکی یا دو صفت ذوالقرنین در بعضی از پادشاهان مختلف بوده است.

بنابر اقوالی که قابل استناد است نتیجه می‌گیریم که مسائلی که برای آزمون پیامبر اکرم(ص) و اثبات دعوی ایشان مطرح شد عبارت است از سه مسئله‌ی مهم که در قرآن ذکر آن‌ها آمده است. اما سوال مورد بحث ما سوال سوم است و آن شخصیتی است که در میان شرق و غرب عالم را سفر کرده و سد یاجوج و ماجوج را ساخت. چنانچه قبلاً اشاره شده در این آیه‌ی کریمه نامی از او ذکر نشده است و فقط لقب او آمده است. پس پرسیدن سوالی که اثبات نبوت پیامبر در گروهی پاسخ به آن است مساله‌ای بس مهم است که ذهن افراد آن زمان را نیز به تفکر انداخته است. بدین ترتیب بود که آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره‌ی مبارک کهف نازل می‌شود و پیامبر می‌تواند به سوال یهودیان پاسخ دهد. اما سوالی که ایجاد می‌شود این است که یهودیان چرا در مورد ذوالقرنین می‌پرسند؟ چرا در مورد شخصیتی دیگر سوال نمی‌کنند؟ در این جا لازم است که ابتدا به اسم ذوالقرنین بپردازیم.

واژه‌ی ذوالقرنین یعنی فردی که دارای دو شاخ است. قرن در زبان عربی به معنی شاخ در فارسی است. بنابراین معادل این کلمه در فارسی می‌تواند به صورت دارای دو شاخ ترجمه شود. اعتقاد به چنین شخصیتی در دین یهود

از چه چیزی سرچشمه می‌گیرد و چرا یهودیان این سوال را برای آزمایش پیامبر بر می‌گزینند. برای پاسخ این سوال اقوالی از آقای توانگر زمین نقل می‌شود. در زمانی که یهود در اسارت بابلیان بودند پیغمبری از این قوم ظهور می‌کند که نامش دانیال می‌باشد و وی بوسیله‌ی پیشگویی‌ها و نیز تعبیر خواب پادشاهان بابلی از جمله بخت النصر (نبوکد نصر) و نیز بلشطر (بلیش فر) به دربار آنان راه یافت و توسط این پادشاهان گرامی داشته شد و در دربار آن‌ها با غیبگویان و ساحران می‌نشست. در باب هشتم از سفر مربوط به وی در فرازهای ۱ تا ۸ می‌خوانیم که وی در دو مرتبه خواب می‌بیند که در شهر سوس هیرا (شوشین-شوش) در ولایت عیلام در کنار رود اولای بوده و در عالم رویا مشاهده می‌کند که قوچی دو شاخ که یکی از دو شاخش از دیگری بلندتر بود و یک از شاخ‌ها به طرف پشت او خم شده بود، شروع به شاخ زدن و کندن مغرب و شمال و جنوب (غرب و شرق و جنوب) کرد و هیچکس یارای مقاومت در برابر او را نداشت و به تدریج شروع به بزرگ شدن کرد و در همان حال که دانیال به اعمال این قوچ دو شاخ فکر می‌کرد ناگهان متوجه شد که یک بز نر یک شاخ به زمین افتاد و پایمال شد. پس از آن در فرازهای ۱۶ تا ۲۱ همین باب دانیال شرح می‌دهد که چگونه جبرئیل بر وی ظاهر شده و تعبیر خواب برای او گفته است. دانیال در این باره می‌گوید که جبرئیل قوچ دو شاخ را پادشاه متحد کننده فارس و ماد معرفی می‌کند. و بز نر یک شاخ پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگ وسط پیشانی آن بز نشانگر اولین پادشاه پیروز آن سلسله است. (توانگر زمین، ۱۳۸۳: ص ۴۳-۴۴). بنابراین نتیجه می‌گیریم که یهودیان در فرهنگ و کتاب مقدس خود ذکر ذوالقرنین را داشته‌اند و به وجود او کاملاً آگاهی داشته پس پرسیدن چنین سوالی به نظر دشوار برای محک زدن شخصیتی مهم کاملاً مناسب به نظر آن‌ها می‌آمد. در این جا لازم است که شخصیت این دو پادشاه را بررسی کنیم و آن‌ها را بشناسیم. اما اولین پادشاه که متحد کننده‌ی پارس و ماد است چه کسی است؟ پاسخ این سوال بسیار ساده است: کوروش. وی اولین پادشاهی بود که توانست ماد را که در آن زمان حکومت مرکزی بود و پارس را که در آن زمان حکومتی محلی بود با هم متحد کند. و اولین پادشاه یونانی که توانست بر قسمت‌های زیادی از مشرق و مغرب پیروز شود نیز اسکندر است.

## ۲. گذری بر زندگی اسکندر

اسکندر در قرن سوم قبل از میلاد مسیح در شهر پلا در مقدونیه متولد شد. پدر او فیلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش المپیس هر دو از خانواده‌ی سلطنتی بودند. اسکندر نزد ارسطو در شهر پلا و کیزا تحصیل کرد. و در اوایل جوانی با سرکوب کردن شورشیان مقدونیه اولین پیروزی نظامی‌اش را به دست آورد. پس از مدتی همراه پدر خود به جنگ با یونانی‌های خایرونا پرداخت و توانست بر آن‌ها پیروز شوند. بدین ترتیب اسکندر توانست اعتماد پدرش را

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

به دست آورد و به عنوان ولی عهد مصوب گردد. پس از مدتی رسیدن به این مقام به دستور مادرش زن دوم فلیپ و پسرش را به قتل می‌رساند. اسکندر بدین ترتیب شروع به کشور گشایی می‌کند. بعد از رسیدن به قدرت وقتی که در حال مطیع کردن قدرت‌های اطراف بود به یکی از شهرهای اطراف به نام تب یورش می‌برد که اینگونه توصیف می‌شود: وقتی اهالی تب از تحویل دادن آن عوامل شورشی امتناع کردند اسکندر دست به حمله‌ی ویرانگر زد. مقدونی‌ها پس از چند مورد درگیری در بیرون از شهر دیوارهای شهر را خراب کردند. در خلال نبرد شش هزار تبی کشته شدند سی هزار نفر دیگر اسیر و به عنوان برده فروخته شدند و اسکندر شهر را از میان برد. او امیدوار بود رفتار بی‌رحمانه‌اش با مردم تب دیگر یونانیان را قانع کند که با حکمفرمایی او مخالفتی نکنند (برگن، ۱۳۹۰: ص ۳۶).

اسکندر پس از این اقدامات به فکر حمله به پادشاهی هخامنشی و انتقام گرفتن از حمله ۱۵۰ سال پیش آن‌ها به آتن افتاد. بدین ترتیب او وارد بابل می‌شود. و از آن جا تصمیم گرفت به قلب پادشاهی هخامنشی یعنی تخت جمشید برود. مایکل بروگن ورود او به تخت جمشید را اینگونه توصیف می‌کند اسکندر با عبور از (دروازه‌های پارس) به سرعت به سوی تخت جمشید رفت. و در ژوئیه‌ی سال ۳۳۰ ق م به پایتخت رسید. او گذاشت تا مردانش وحشیگری کنند. آن‌ها منازل را غارت و شهروندان را قتل عام کردند. اسکندر چنین خشونت‌ی را تاوان حملات پیشین هخامنشی‌ها به یونان می‌دانست. اسکندر پیش از ترک تخت جمشید قصرهای سلطنتی شهر را سوزاند (برگن، ۱۳۹۰ صص ۶۲ و ۶۳). پس از آن شروع به پیش روی در شرق ایران کرد و آن سرزمین‌ها را با سختی توانست فتح کند. و به خصوص مقدونی‌ها و یونانی‌ها بسیار سخت بود و بار دیگر سرزمین‌ها تفاوت داشت. میکل برگن مشکلات سپاه اسکندر در شرق را اینگونه توصیف می‌کند پیش روی به سوی شرق دشوار بود شاید سخت‌ترین نوع پیش روی ای که مقدونی‌ها به خود دیده بودند. بارندگی موسمی هند آغاز شده بود و باران هفته‌ها بی‌وقفه می‌بارید. در طول این زمان مردان او با هندی‌ها مخالف حکمرانی اسکندر جنگیدند. جنگ‌ها گاه بی‌رحمانه بود و حتی یک بار اسکندر دستور داد صدها شهروند بیمار را بکشند وقتی سربازان از وجود ارتش‌های هندی‌ای آگاه شدند که در سوی دیگر رود هیفاسیس منتظر جنگ با ایشان بودند شکوه و شکایت را آغاز کردند (برگن، ۱۳۹۰: ص ۸۲). سپاه اسکندر سخت مشتاق وطن بود. اسکندر ابتدا از رود هیدا سپس به سمت رود سند رفت تا از این طریق بتواند سرزمین‌های بیشتری را فتح کند. بدین تریب او ابتدا به تخت جمشید و سپس به شوش و از آن جا به اکباتان رفت و پس از اکباتان به بابل رفت که در این شهر مریض شد و جانش را از دست داد. که گفته می‌شود به دلیل خوردن فراوان شراب سلامت خود را از دست می‌دهد و در سال ۳۲۳ درگذشت. و قلمروی او به چندین امپراتوری مختلف تقسیم شد.

### ۳. نگاهی به زندگی کوروش

تولد کوروش روندی داستانی گونه دارد و میزان صحت او مشخص نیست. اما بیشتر مورخان برای تولد او داستانی را نقل می‌کنند که بدین ترتیب است: کوروش پسر کمبوجیه شاه پارس و ماندانا دختر پادشاه آسیاتگ بوده است. که بعد از تولد به سبب خوابی که آسیاتگ یعنی پدر بزرگ کوروش قبل از تولد او می‌بیند مبنی بر اینکه از شکم ماندانا تاکی می‌روید که تمام آسیا را می‌گیرد که تعبیر آن از نظر معبران پسری است که کل آسیا را زیر سلطه‌ی خود می‌برد که از ماندانا زاده می‌شود. آستیگ به دلیل ترس از دست دادن قدرت تصمیم می‌گیرد که او را از بین ببرد تا خطری حکومت او را تهدید نکند. بدین ترتیب او را به یکی از فرماندهان خود به نام هارپاگ داد و از او درخواست انجام این کار را کرد. هارپاگ که مطمئن بود این کار در آینده به ضرر او خواهد بود او را به چوپانی به نام میترا داته داد و وظیفه‌ی خلاصی از کودک را به او سپرد این چوپان کودک را به خانه نزد همسرش برد. همسر که به تازگی کودکی مرده به دنیا آورده بود از او خواست تا این کودک را به فرزند قبول کنند. و کودک خود را از بین ببرند. کارها پیش رفت تا جایی که کوروش بزرگ شد. روزی کوروش با بچه‌های دیگر مشغول بازی بود که آن‌ها او را به پادشاهی برمی‌گزینند. در بازی یکی از اشراف زادگان که همبازی کوروش بود از او سرپیچی می‌کند و کوروش دستور می‌دهد او را سخت مجازات کنند. این پسر و پدرش شکایت کنان نزد پادشاه رفتند شاه کوروش را به حضور خواست و از او توضیحی برای این کارش خواست در حالی که کوروش توضیح کارش را می‌داد آستیگ فهمید که این پسر نوه‌ی اوست. آستیگ تصمیم می‌گیرد که کوروش را نزد پدر و مادر حقیقی‌اش یعنی کمبوجیه و ماندانا در انشان پارس بفرستند کوروش در راه انشان کاملاً از داستان آگاه می‌شود. در این جا نمی‌خواهیم به تفصیل به زندگی این بزرگوار پردازیم زیرا که اقدامات زیاد و کشور گشایی‌های فراوان ایشان کتابی می‌خواهد بس طولانی. این جا سعی داریم مهمترین اقدامات او که با اقدامات ذوالقرنین مطابق است را بیاوریم.

اولین اقدام مهمی که کوروش انجام می‌دهد متحد کردن پارس و ماد است حکومت پارس که بعد از مرگ کمبوجیه پدر کوروش به او می‌رسد و ماد که یک امپراطور عظیم و شاید بزرگترین امپراطوری آن زمان است را فتح می‌کند. پادشاه ماد که ایشتیوگو پدر بزرگ کوروش است با شنیدن خبر قدرت گرفتن کوروش در انشان و ترس از اینکه مبادا کوروش خطری را برای پادشاهی ماد ایجاد کند سپاهیان خود را آماده‌ی جنگ با کوروش می‌کند. کوروش نیز برای دفاع سپاهیان خود را آماده می‌کند. تعداد سپاهیان ماد بی‌شمار بود و به سادگی می‌توانستند بر پارسیان غلبه کنند. او با این وجود پارسیان شجاعانه جنگیدند آقای کرمی‌پور داستان را نقل می‌کند که در طی آن زنان پارسی مردان پارسی را به استهزا می‌گیرند و می‌گویند نیش این استهزا پارسی‌ها را واداشت که دست به آخرین



چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

حمله‌ی جانانه‌ی خود علیه مادها بزند و کشتارهای هولناک از آن‌ها را بیندازند. (کرمی‌پور، ۱۳۹۳، ص ۱۰۰). اینگونه بود که کوروش مادها را شکست داد و سپس به پایتخت آنها اکباتان رفت و آنجا را فتح کرد. کوروش با فتح اکباتان و شکست مادیان با قدرت جدیدی همسایه شد و آن هم لیدیه بود. کشوری که سخت متجمل بود و پادشاهی جاه‌طلب به نام کرزوس داشت. کوروش از کرزوس شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسند و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول کند. اما کرزوس در کمال کم‌خردی به جای این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای خود افتاد و لذا با شتاب سپاهیان را از رود هالیس (قزل ایرماق) امروز واقع در کشور ترکیه که مرز کشور او و ماد بود گذراند و کوروش با دیدن این حرکت خصمانه در اواخر اسفند سال ۵۷۴ ق.م از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و در خرداد ماه همان سال دژ سارد که آن را تسخیر ناپذیر می‌پنداشتند با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره‌های آن سقوط کرد و کرزوس شاه لیدی به اسارت ایرانیان در آمد و کوروش

مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید. کوروش پس از ورود شاه شکست خورده‌ی لیدی را نکشت و او را تحقیر نمود و قریب به اتفاق مورخین باستان و باستان‌شناسان امروز بر این نکته تاکید دارند که کرزوس بعد از شکست نه تنها کشته و تحقیر نشد، بلکه تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرده است. شهر سارد فقط روزی که فتح شد حالت فوق‌العاده‌ای داشت و روز بعد از آن زندگی در شهر به صورت عادی ادامه یافت و هیچ گونه چپاول و غارتی از جانب سربازان ایرانی انجام نشد و حتی کوروش دستورالعملی صادر کرد و در آن به سربازان ایرانی در جهت عدم آزار به مردم هشدار داد. ردم سارد علی‌رغم آنکه حدود ۳ ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حال محاصره شهر خود معطل کرده بودند، مشمول عفو شدند. و قبل از رسیدن کوروش به لیدی و فتح سارد و کیلیکیه، کاپادولیه، و ارمنستان کوروش را به عنوان شاه بزرگ پذیرفتند و علت آن بدون شک هم رفتار کوروش بود که شهرت آن به ولایات نزدیک رسیده بود، و هم اقتدار لشکریان کوروش و بدین ترتیب نه تنها تمام قسمت‌های غربی حکومت ماد بلکه لیدی و قسمت‌های کوچکی از حکومت بابل خیانتکار نیز به حکومت کوروش سر نهادند و او نیز طبق اسناد تاریخی در تمام این ولایات رفتاری توأم با جوانمردی بر اساس اعتقادات اخلاقی خاص او که تا آن زمان بی‌نظیر بود نشان دادن و این رفتار وی عملاً راه را جهت فتوحات آینده‌ی او باز نمود. (توانگر زمین، ۱۳۸۳: صص ۷۶-۷۷) بعد از فتح سارد کوروش آهنگ عزیمت به سمت شرق را می‌کند. از

حضور کوروش در شرق اطلاعات زیادی در دست نیست و تاریخ نگاران به حضور کوروش در شرق به اندازه‌ی حضور او در غرب نپرداخته‌اند. آقای توانگر زمین درباره می‌گوید: «هدف اصلی کوروش از لشکرکشی به شرق تامین امنیت و تحکیم موقعیت بود و گرنه در سمت شرق ایران آن روزگار حکومتی که بتواند با کوروش به معاوضه بپردازد وجود نداشت.

به هر صورت کوروش نواحی شرق را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد. تعداد زیادی از اقوامی که کوروش در این نواحی به آنان برخورد کرده تیره‌هایی از آریائیان بودند که هنوز به صورت بیابانگرد زندگی می‌کرده‌اند. و همچنین اقوامی غیر آریایی‌ای که تمدن شهری نداشتند و در یک جا ساکن نبوده‌اند؛ بعضی از این گروه‌ها از آن جا که به راهزنی و غارت مناطق آباد مشغول بوده‌اند؛ زندگی کاملاً صحرائشینی داشتند و حتی جهت استراحت خود چادر و خیمه نمی‌زدند و مرتب در حال حرکت از یک ناحیه به ناحیه‌ی دیگری بودند. در بین ناحیه‌ی شمال چین تا حدود شمال ایران و جنوب روسیه رفت و آمد می‌کردند. (توانگر زمین، ۱۳۸۳: صص ۷۸-۷۹).

#### ۴. فتح بابل توسط کوروش

بابل مشهورترین و مهمترین شهر آن روزگاران که به گونه‌ای می‌توان آن را شهر رویایی تلقی کرد. وجود پادشاهی ظالم و مستبد و ستمگر در آن که ستمگری او شهره بود به گوش کوروش رسیده بود. کوروش برای نجات مردم بابل و اسیران بابل، اقدام به فتح آن شهر کرد. مردم بابل شهره‌ی عدالت و مهربانی کوروش را شنیده بودند و آرزو داشتند که آن‌ها از ظلم و ستم بخت النصر نجات دهند. این شهر، غرق تجمل و ساحری و بت‌پرستی و جادوگری بود. اخلاق مردمش فحشا و نابکاری را مقدس می‌دانست و سبعت و زورگویی و میل مفرط به عیش و عشرت در تمام طبقات حکم‌فرما بود. بابل خطری بزرگ برای ایران محسوب می‌شد. علاوه بر این یک انگیزه‌ی دیگر نیز کوروش را به فتح بابل می‌انگیخت و آن صیت ظلم و جوری بود که بخت النصر در گوش‌ها افکنده بود، پادشاهی که قلاب زنجیر را به زبان یکی از مخالفین خود کوفت و او را چون سگ به پایه‌ی تخت خود بست. حاکمی که با دست خود با خنجر مطلا و مرصع، چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه بیرون کشید و معبد سلیمان را آتش زد و دستور داد زیباترین اسرای یهود را برگزینند و زبان و چشم آن‌ها را بریدند و بیرون کشیدند و احشاء آن‌ها را بدر آوردند و زنده زنده پوست از تن آن‌ها کردند و سپس آن‌ها را به دار آویختند. (مقدمه‌ی کتاب کوروش کبیر (ذو/قرنین)، باستانی پاریزی، ۱۳۹۲: صص ۴۷-۵۱). بخت النصر یهودیان را که تعداد آن‌ها بسیار زیاد بود و بعضی‌ها نیز پیامبر زاده بودند را به اسارت گرفت و با آنان همچون برده رفتار می‌کرد و آنان را وادار به کارهای خیلی پست همچون جمع کردن زباله و خاکروبه و... می‌کرد و آنان این آیه‌ی تورات را می‌خواندند: (ای بابل راهزن، خوشبخت



چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

کسی که سزای تو را در کف گذارد.) (مقدمه‌ی کتاب کوروش کبیر (ذوالقرنین)، باستانی پاریزی، ۱۳۹۳، ص ۵۱). کوروش وارد بابل شد. بابل بدون ایستادگی و مقاومت قابل توجهی تسلیم شد و کوروش به مردم آن هر امان داد. و بیان‌های خود موسوم به اولین منشور حقوق بشر را صادر کرد. کوروش یهودیان را از اسارت بابلیان رها کرد و به آن‌ها از خزانه‌های مالیاتی طلا و پول داد و دستور ساختن هیکل سلیمان را به آن‌ها داد و آنان را به وطن خود باز گرداند. بدین ترتیب یهودیان کوروش را موعود و منجی خود دانستند. و برای او احترام فراوانی قائل شدند. در آن زمان که قتل، غارت، چپاول، و بردگی گرفتن جزء اختیارات فاتحان و یک چیز بدیهی تلقی می‌شد، کوروش اینگونه با مهربانی و رافت رفتار می‌کرد. پس طبیعی است که مردم تحت سلطه‌ی او، او را پدر و سرور بخوانند.

### ۵. کوروش و یکتاپرستی

ابتدا لازم است که کوروش را از بت پرستی و یا هر جسم مورد پرستش دیگری مبرا کرد. ایران، تنها ملتی است که از قدیم‌الایام به وجود خدای یگانه پی برد. و خدای یگانه را پرستید. دین کوروش به صورت آشکار معلوم نیست. و شاید در پس پرده‌ی ابهام باشد. بعضی‌ها او را غیرزرتشتی دانسته‌اند؛ و بعضی‌ها معتقدند که در نیمه‌ی دوم زندگی خود به دین زرتشت گرویده است. نکته‌ی قابل توجه این است که ظهور زرتشت و دوره‌ی پیامبری او با کوروش معاصر بوده است. «تقدیر مقرر کرد که زرتشت تاریخ موطنشان ایران را رقم زده باشند» (زرتشت در فراز تاریخ، ۱۳۹۳: ص ۳۹). اما باید در نظر داشته باشیم که کوروش پادشاهی است که از شرق تا غرب را به زیر سلطه داشت. و بر سرزمین‌های مختلف با فرهنگ‌های مختلف و دین‌های مختلف حکم می‌راند. و یکی از بارزترین ابعاد شخصیت کوروش تسامح دینی او بود، یعنی به سرزمین‌های مختلف اجازه می‌داد تا بر دین دلخواه خود باقی بمانند. و این یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی او بود. که محبوبیت و مقبولیت او در میان مردم را دو چندان می‌کرد. نسبت دادن بت پرستی به کوروش که انسانی با این همه فضیلت‌های اخلاقی و روحی متعالی است؛ ظلمی بزرگ به اوست. علاوه بر این ایرانیان باستان بت پرستی را کاری احمقانه و بت پرست را احمق می‌دانستند. بدین ترتیب پادشاه این قوم نمی‌تواند خود بت پرست باشد و یا اینکه یک شی یا نیروی مادی را به عنوان خدا بپرستد. البته عناصر مقدس ایرانیان باستان عبارتند از: زمین، آسمان، آب، آتش، خورشید و ماه است و به آنان احترام فراوانی می‌گذاشتند، اما این کار آن‌ها به این معنی نیست که ایرانیان زمان کوروش و یا خود کوروش و یا خود کوروش آن‌ها را می‌پرستیدند. (در تورات از وی (کوروش) با القاب (راعی الرب) (مسیح پروردگار) و نظایر آن‌ها یاد شده است که با توجه به یهور قومی متعصب بوده‌اند، اگر فرض بر این باشد که تورات وحی الهی هم نباشد، با دادن این القاب از سوی یهودیان به کوروش، نشانه‌ی اعتقاد مذهبی می‌باشد. علاوه بر آن لوح‌ها و خطوط میخی

به دست آمده از وی نشانگر آن است که وی فردی موحد و معتقد به خدا و روز جزا بوده است) (توانگر زمین، ۱۳۸۳: ص ۲۰). پس نتیجه می‌گیریم که کوروش حتی اگر زرتشتی هم نبوده، بت پرست نبوده است. و به وجود نیروی لایزال هستی معتقد بوده است. همچنین پرفسور هیتنس در مورد فضیلت‌های اخلاقی کوروش می‌نویسد: «در چهره‌ی تاریخی کوروش دوم انسانیتی درخشان، دلنشین و توأم با جوانمردی به چشم می‌خورد. آوازه‌ی کوروش را حتی یونانی‌ها که می‌توان گفت دشمنان خونی ایرانیان بودند، نتوانستند نادیده بگیرند.» (هیتنس، ۱۳۶۸: ص ۸۸).

## ۶. مطابقت دادن کوروش با ذوالقرنین

با بر شمردن اقدامات و صفت‌های اخلاقی و معنوی کوروش تا حد زیادی مساله حل شده است و در این جا سعی می‌کنیم که به تفصیل به آن بپردازیم. در ابتدا به ترجمه‌ی آیات مربوط به ذوالقرنین می‌پردازیم: «از تو درباره‌ی ذوالقرنین می‌پرسند: بگو: اکنون درباره‌ی او با شما سخن خواهیم گفت: او در زمین پادشاهی دادیم و همه‌ی وسایل حکمرانی را برایش فراهم کردیم، بدین وسیله تا آن جا که محل غروب خورشید است و چنان می‌نماید که خورشید در چشمه‌ای که آب تیره رنگ دارد فرو می‌رود در آن جا قومی یافت. به او گفتیم اکنون می‌توانی درباره‌ی آنان به عذاب و ستم رفتار کنی. و یا اینکه به رفتار نیکوگرایی گفت کسی که بیداد کرد زود خواهد بود که عذاب بیند و پس از آنکه به سوی خدا رفت باز عذابی شدید دامنگیر اوست، اما کسی که ایمان آورد و رفتار نیکو کرد سزای او نیک است. و از طرف خدای در کار او گشایشی حاصل. سپس راهی پیش پای او گذاشتیم و او تا بدانجا رفت که خورشید طلوع می‌کند و قومی در آن جا یافت که میان ایشان و آفتاب حجابی و پوششی نبود بدین طریق بدانچه لازم بود از او آگاه شدیم. باز همچنان رفت تا رسید به جایی که میان دو دیوار عظیم بود. و در آن جا قومی یافت که زبان نمی‌فهمیدند. آن قوم گفتند یا ذوالقرنین یا جوج و ماجوج در این سرزمین دست به فساد و خرابکاری زده‌اند. پول و مال لازم در اختیار تو می‌نهییم تا میان ما و ایشان سدی بنا کنی. گفت: خدا انقدر توانایی به من داده که از مال شما بی‌نیازم فقط به نیروی بازو همراه کنید. تا بین شما و آن‌ها دیواری بپای کنم. تخته‌های آهن بیاورید آنقدر که بتوان با آن دو کوه را به هم آورد پس گفت آنقدر در آن دمیدند تا همچو آتش گردید. و بعد به کمک آب آن را به شکل مطلوب در آورده سد را ساختند. که آن قوم یا جوج و ماجوج نمی‌توانستند در آن بگذرند یا در آن رخنه ایجاد کنند. ذوالقرنین گفت این خواست و رحمت خدا بود و چون می‌خواست خدای فرارسد آن را ویران خواهد ساخت و وعده‌ی خدا حق است» (ابوالکلام آزاد، ۱۳۹۳، صص ۱۶۸-۱۶۹). اولین اقدامی که برای ذوالقرنین شمرده شده است. رفتن به غرب و دیدن خورشید که در چشمه‌ی بزرگ به خود می‌گیرد. سارد در نزدیکی ساحل

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

غربی قرار داشت و چندان از شهر از میر فعلی فاصله نداشت، در این جا می توانیم بگوییم کوروش بعد از استیلا بر سارد به نقطه‌ای از سواحل دریایی اژه نزدیک از میر می‌رسد و در آن جا متوجه می‌گردد که دریا صورت چشمه‌ای به خود گرفته و آب نیز از گل و لای ساحل تیره رنگ به نظر می‌رسد. در حوالی غروب اگر کسی این جا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید چنان می‌نماید که در آب محو شود (ابوالکلام آزاد، ۱۳۹۳: ص ۲۳۴). دومین اقدامی که قرآن برای ذوالقرنین بر شمرده است، رفتن به شرق و دیدن شروقتگاه خورشید است. و خورشید را دید که بر مردمی طلوع می‌کند که میان آن‌ها و خورشید حاجبی نیست. قبل از این اشاره‌ای کردیم به سخن آقای توانگر زمین در خصوص اینکه کوروش، با قومی برخورد کرده است که حتی جهت استراحت خود خیمه و چادر نمی‌زدند. بنابراین قول حاجاب و ساتری میان‌ها و خورشید نیز وجود ندارند. (واژه‌ی فارسی خور آریان با واژه‌ی عربی مطلع الشمس هر دو به معنی محل برآمدن خورشید می‌باشد. در واقع با توجه به علم خداوند متعال می‌توان به طور یقین گفت که منظور از کلمه‌ی مطلع الشمس در آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی کهف اشاره به یک مکان است و آن همان منطقه‌ی (خور آریان) (خراسان) می‌باشد و نه به معنای محل طلوع خورشید از نظر فلکی و نجومی) (توانگر زمین، ۱۳۸۳: ص ۲۵). همچنین کوروش در کتیبه‌ی خود می‌گوید: (تمام شاهان سرزمین باختر که در خیمه‌ها مسکن داشتند مرا خراج گرایان آوردند). (گزنفون، ۱۳۵۰، مقدمه).

## ۷. ساختمان سد

ذوالقرنین به جای رفت که شرق گاه خورشید را دید، و دید که خورشید بر مردمی طلوع می‌کند که میان آن‌ها و خورشید حاجبی نیست. و تا بدان جا رسید، که قومی را دید که زبان نمی‌فهمند که از خرابکاری‌های یاجوج و ماجوج به ستوه آمدند. و از ذوالقرنین طلب یاری و ساختن سد می‌کنند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: «قدامای از مورخین چون ردوت یونانی سیر کوروش را به طرف شمال ایران برای خاموش کردن آتش فتنه‌ای که در آن نواحی شعله‌ور شده بود، آورده استو علی الظاهر چنین به نظر می‌رسد که در همین سفر سد نامبرده را در تنگه‌ی داریال و با استعدادهای اهالی آن مرز و بوم و تظلمشان از فتنه‌ی اقوام شرور بنا نهاده و سد نامبرده را با سنگ و آهن ساخته است و تنها سدی که در دنیا در ساختمانشان آهن به کار رفته است همین سد است. و از جمله شواهدی که این مدعا را تأیید می‌کند؛ وجود نهری است در نزدیکی این سد که آن را نهر (سایروس) می‌گویند. و کلمه‌ی (سایروس) در اصطلاح غربی‌ها نام کوروش است) (علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ۶۶۴).

## ۸. نتیجه‌گیری

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در این جا لازم است که دلایل نهایی ذوالقرنین بودن کوروش و ذوالقرنین نبودن اسکندر را بیان کنیم. البته این که کدام یک از شخصیت‌ها به ذوالقرنین نزدیک‌تر است و کدام یک دورتر است. در سیره‌ی زندگی اسکندر دیدیم که او هیچ کدام از سجایای اخلاقی کوروش را ندارد. او در طی حملات خود هزاران مردم بی‌گناه را قتل عام کرد. و شهرهای فتح شده را به آتش کشید. کما اینکه تخت جمشید را به آتش کشید و مورد لعن ایرانیان آن زمان قرار گرفت و گجستک(ملعون) خوانده شد و فجایع دیگری را به بار آورد. علاوه بر این اسکندر هیچ‌گاه خداپرست و یکتاپرست نیوده است و دربارهی یونانیان مشهور که خدایان متعددی را می‌پرستیدند و خود اسکندر حتی خود را پسر خدا (زئوس) می‌دانست. پس خود این عوامل با نص صریح قرآن مغایرت دارد. اما چرا در طول تاریخ اسکندر را به اشتباه ذوالقرنین می‌پنداشتند؟ یکی از مشخصات بارز ذوالقرنین این است که شرق و غرب عالم را گرفته است. در طول تاریخ فقط دو پادشاه توانستند این کار را انجام دهند: اولی کوروش و دومی اسکندر به دلیل واضح نبودن و آشنایی نداشتن از تاریخ هخامنشیان و شخص کوروش، یک پادشاه باقی می‌ماند که صاحب این لغت باشد و او هم اسکندر است. لذا به دلیل نداشتن آشنایی کافی با کوروش این لقب را به اشتباه به اسکندر نسبت می‌دادند البته در سکه‌ها و تصاویری که از اسکندر باقی مانده است وجود دو شاخ در بین موهای آن نمایان است. اما این دلیل به خودی خود نمی‌تواند دلیل کافی برای ذوالقرنین بودن اسکندر باشد. (و اما اینکه چرا به کوروش ذوالقرنین گفته‌اند هرچند که تواریخ از دلیلی که جوابگوی این سؤال باشد خالی است، لیکن مجسمه‌ی سنگی که اخیراً در مشهد مرغاب در جنوب ایران کشف شده جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که او ذوالقرنین بوده است و وجه تسمه‌اش این است که در این مجسمه‌ها دو شاخ دیده می‌شود که هر دو در وسط سر او در آمده که یکی از آن دو طرف جلو و یکی دیگر به طرف عقب خم شده و این با گفتار مورخین که در وجه تسمیه او که گفته‌اند تاج یا کلاه خودی داشت که دارای دو شاخ بوده درست تطبیق می‌کند. (علامه طباطبایی، تفسیرالمیزان، ص ۶۶۱) پس وجود هچین سندی در کنار فضائل اخلاقی و صفات دیگر کوروش او را شایسته‌ی دریافت این لقب می‌کند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

فهرست منابع

- آزاد، ابوالکلام (۱۳۹۲): کوروش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه‌ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ پانزدهم، نشر علم، تهران.
- برگن، مایکل (۱۳۹۰): اسکندر مقدونی، ترجمه‌ی شیوا مقالو، چاپ اول، ققنوس، تهران.
- توانگر زمین، محمد کاظم (۱۳۸۳): تاکیدی بر یگانگی شخصیت ذوالقرنین و کوروش، چاپ دوم، نوید شیراز.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۷): تفسیر المیزان، جلد سیزدهم، ترجمه فارسی از ناصر مکارم شیرازی و دیگران، نشر رجاء، تهران.
- کرمی‌پور، کوروش (۱۳۹۳): راز کوروش بزرگ، چاپ سوم، علمی، تهران.
- گزنفن (۱۳۵۰): تربیت کوروش، ترجمه‌ی بهمن کریمی، چاپ اول، اقبال، تهران.
- نیکبخش، زینب و مرضیه غرقی (۱۳۹۱): زرتشت در فراز و نشیب تاریخ، چاپ دوم، پل، تهران.
- هینتس، والتر (۱۳۹۲): داریوش و ایرانیان، ترجمه‌ی پرویز رجبی، انتشارت ماهی، تهران.